

احادیث غلو در اهل سنت و تشیع

ریحانه هاشمی (شهیدی)*

سید محمد هاشمی زاده**

چکیده

این مقاله دربارهٔ احادیث غلوآمیزی است که در دو گروه شیعه و اهل سنت وارد شده است. بدین منظور ابتدا مفاهیم واژه‌های اصلی این بحث را مطرح می‌کنیم. سپس به معیارهای تشخیص غلو می‌پردازیم که عبارت است از: راویان (نقد خارجی) و نقد حدیث (نقد داخلی). پس از اشاره‌ای کوتاه به نقد خارجی، در نقد داخلی، معیارهای تشخیص غلو در احادیث را بررسی می‌کنیم که عبارت‌اند از: تعارض با قرآن، تعارض با عقل، تعارض با شأن معصوم، تعارض با علم، تعارض با واقعیت، مخالفت با حس و مشاهده، تعارض با تاریخ، جانبداری سیاسی یا کلامی یا فقهی، مخالفت با هدف اصلی شارع.

کلیدواژه‌ها: غلو، اهل سنت، شیعه.

* دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب.

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد الاهیات، فقه و مبانی حقوق اسلامی.

مقدمه

اسلام پیام خود را در طول هزار و چهارصد سال از طریق آیات و روایات به ملت‌ها رسانده؛ اما در این مسیر، پیام‌رسانی با فراز و نشیب‌های فراوانی همراه بوده است. خداوند متعال از روز اول مصونیت قرآن را به امت خود وعده داد و اصحاب نیز با تمام وجود سعی در حفظ این میراث ارزشمند داشتند، اما روایات از زمان پیامبر (ص) در معرض تحریف قرار گرفت تا آنجا که پیامبر (ص) آتش را به کسانی وعده داد که روایتی را به دروغ به ایشان منتسب می‌کنند. از همان زمان تا کنون زمینه‌های جعل احادیث وجود داشته است و یکی از این موارد غلو در زمینه‌های مختلف بوده است.

تشخیص معیارهای غلو یکی از موارد مهمی است که می‌تواند به امت اسلامی در جداسازی احادیث صحیح از غیرصحیح کمک کند. غلو از جمله عواملی است که بیشتر به شیعه استناد داده شده است، حال آنکه نمونه‌های آن در اهل سنت به وفور یافت می‌شود. آنچه مهم است، پالایش دین از امور غلوآمیزی است که خطر انحراف در مکتب را به وجود می‌آورد. بنابراین، در این مقاله می‌کوشیم عوامل غلو را در هر یک از دو مکتب شیعه و اهل سنت بررسی، و معیاری برای تشخیص صحیح این موارد عرضه کنیم.

مفهوم غلو نزد علمای شیعه و اهل سنت

«غلو» در لغت تجاوز از حد، بالا رفتن، تجاوز از اندازه، افراط و ارتفاع را گویند (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۳۲/۱۵؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳۱۸/۱؛ فیومی مقری، بی‌تا: ۴۵۲/۲)؛ «غلا الناس فی الامر» یعنی از حدش تجاوز کرد؛ «غلا الحب» یعنی زیاده‌روی کرد و در محبت بالا رفت (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴۴۷/۴). نمونه غلو از حد در انسان در خصوص حضرت عیسی (ع) این بود که ایشان را به حد الوهیت رساندند (طریحی، ۱۳۷۵: ۳۱۸/۱)؛ بنابراین غلو در خصوص انسان‌ها به معنای زیاده‌روی در قدر و منزلت ایشان است.

مترادف «غلو» واژه‌های «التطرف»، «العنف»، «التشدد»، و «تنطع» آمده است. «طرف» به معنای منتهای شیء است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۶۸/۷) و تطرف به معنای تجاوز از حد اعتدال به اینکه وسط نباشد (انیس و همکاران، بی‌تا: ۵۵۵/۲)، بنابراین از لحاظ معنایی نزدیک واژه «غلو» است، به این معنا که از حد شیء تجاوز می‌کند. «عنف» به معنای گسستن امری و ناسازگاری با آن است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۲۵۷/۹). واژه «عنف» از لحاظ

معنایی نزدیک «غلو» است، زیرا به منزله یکی از اوصاف غلو محسوب می‌شود. «شدد» به معنای صلابت و نقیض نرمی است (همان: ۲۳۲/۳) و «تشدد» شدت به خرج دادن است که تشدد در امور دینی نزدیک معنای غلو است. در حدیث آمده است: «مَنْ يَشَادَ هَذَا الدِّينَ يَغْلِبْهُ»؛ در این حدیث «غلبه دین» اراده شده، یعنی بنده‌ای که خود را بیش از طاقت مکلف می‌کند و «مشادده» به معنای «مغالبه» آمده است و این امر شبیه حدیث دیگر است که: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بَرَفَقٌ» (همان: ۲۳۳/۳) و در خصوص شدت آمده است: «لَا تَشَدُّدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ فَيَشَدُّدَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَتَلَكُ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالْدِيَارِ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ» (السجستاني، ۱۹۹۰/۱۴۱۰: ۱۹۹۰/۲: ۴۵۷).

«تنطع» در کلام به معنای تعمق در آن است و غلوکننده و کسی که با انتهای گلو با تکبر صحبت کند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۵۷/۸؛ السجستاني، ۱۹۹۰/۱۴۱۰: ۱۹۹۰/۲: ۲۹۴). در حدیث اهل سنت آمده است که پیامبر (ص) فرمودند: «هَلِكُ الْمُنْتَطِعُونَ» (نیسابوری، بی تا: ۵۸/۸) که منتطعون همان غلوکنندگان‌اند. در قرآن آمده است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ» (نساء: ۱۷۱؛ مائده: ۷۷) و در حدیث آمده است: «لَا تَغْلُوا فِي صِدَاقِ النِّسَاءِ: فِي مَهْرِيَّةِ زَنَانِ غُلُو نَكْنِيدُ»؛ و در حدیث شیعه آمده است: «كُونُوا التَّمْرُقَةَ الْوَسْطَىٰ يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْغَالِي وَ يَلْحَقُ بِكُمْ التَّالِي» (طریحی، ۱۳۷۵: ۳۱۸/۱). جاری کردن حکم خالق بر خلق را غلو و اجرای حکم خلق بر خالق را تقصیر می‌گویند (شهرستانی، ۱۳۶۳: ۲۷/۱).

غلو در اصطلاح در طول تاریخ اسلامی و در مکاتب مختلف معانی گوناگونی یافته است. اما در این مقاله به معنای قائل بودن مقاماتی فراتر از حد ممکن برای اشخاص مورد نظر است که در اهل سنت نسبت دادن فضایل و مقاماتی در حد نبی و امام به صحابه و خلفا و حاکمان است، در حالی که ایشان دارای آن فضایل نبوده‌اند؛ و در میان شیعه قائل شدن مقامات فوق بشری برای پیامبر یا امام است که در افراطی‌ترین حد به الوهیت ایشان می‌رسد (اشعری، ۱۴۰۰: ۴).

هر یک از دو گروه شیعه و اهل سنت دیگری را متهم به غلو می‌کنند که در این میان فرقه‌نویسان اهل سنت انتساب الوهیت یا نبوت یا فرشته بودن را به ائمه شیعه، اعتقاد به رجعت، بداء، تشبیه، و تناسخ را از عقاید غالبانه شیعه برشمرده‌اند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۲-۱۰۸). حال آنکه شیعه اثنا عشری با توجه به آیات و روایات اعتقاد به بداء و

رجعت را جزء عقاید خود دانسته، چنین اموری را غلو نمی‌داند، البته انتساب مقامات فوق بشری به ائمه (ع) را نهی می‌کند (نک: اشعری قمی، ۱۳۶۰؛ نوبختی: ۱۴۰۴؛ اشعری: ۱۴۰۰؛ بغدادی، ۱۴۰۸) و آنها را غلو می‌داند.

عقیده برتری حضرت علی (ع) بر سایر خلفا در شیعه موجب شده است اهل سنت در مواردی عنوان «غالی» را به شیعه نسبت دهند و آن را غلو در تشیع بنامند (عسقلانی، بی تا: ۴۶۰).

«سنت» در لغت به معنای سیره است، خواه نیکو یا ناپسند باشد (ابن‌منظور، ۱۴۰۴: ۲۲۵/۱۳). هرچند «سنة» بیشتر در روش نیکو استفاده می‌شود (عبدالرحمان، بی تا: ۲۹۷/۲). «سنة‌الله» به معنای احکام و امر و نهی الهی (ابن‌منظور، ۱۴۰۴: ۲۲۵/۱۳) و طریقه حکمت و طاعت اوست و «سنة‌النبی» روش برگزیده پیامبر (ص) است (راغب، ۱۴۱۲: ۴۲۹). در حدیث نبوی آمده است: «فمن رغب عن سنتی فلیس منی» که مراد از «فمن رغب عن سنتی» ترک طریقه ایشان و گرفتن روشی دیگر است (ابو جیب، ۱۴۰۸: ۱۸۴). «سنت» در اینجا به معنای پیروان خلفای چهارگانه بعد از پیامبر (ص) است که در مقابل شیعه اثناعشری به کار می‌رود.

«شیعه» در لغت به معنای فرقه، پیروان و یاران (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۸۸/۸)، همراهان (طریحی، ۱۳۷۵: ۳۵۶/۴) و تقویت‌کنندگان (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۷۰) و جمع شدن قوم بر یک امر (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۹۱/۲) آمده است و در اصل شیعه گروهی از مردم‌اند و شیعه شامل هر قومی می‌شود که امر ایشان یکی باشد و از یک رأی و نظر پیروی کنند. هم‌اکنون این اسم بر کسانی غلبه یافته که حضرت علی (ع) و اهل‌بیتش را دوست می‌دارند تا حدی که به عنوان اسم خاص برای ایشان به کار رفته است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۸۹/۸) و در اصطلاح به پیروان امام علی (ع) اطلاق می‌شود (طریحی، ۱۳۷۵: ۳۵۶/۴). در این مقاله نیز همین معنا مراد است.

معیارهای تشخیص غلو

معیارهای تشخیص غلو در احادیث را می‌توان به دو نوع کلی نقد داخلی و خارجی^۱ تقسیم کرد. نقد خارجی شامل بررسی سندی حدیث است و نقد داخلی دربردارنده نقد متن است.

راویان (نقد خارجی)

نقد خارجی روایت عبارت از بررسی سندی حدیث است که به بررسی راوی حدیث می‌پردازد. مبنای بررسی سند احادیث به اصل قرآنی باز می‌گردد، زیرا مفهوم آیه «یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنیا فتبینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین» (حجرات: ۶) بیان می‌دارد که اخبار فاسق باید بررسی شود و از آنجایی که روایات در معرض آفت جعل انسان‌های کاذب قرار داشته‌اند، باید راویان احادیث افرادی موثق یا مورد اعتماد باشند.

محدثان از دیرباز در پی کشف صحت احادیث به دسته‌بندی راویان پرداخته‌اند. عدم اطمینان به شخصیت راوی یا ایجاد خلل در سلسله سند روایت یکی از مهم‌ترین عوامل است (مامقانی، ۱۳۳۹: ۱۷۷/۱-۱۷۸). احادیث از حیث ضعف همه در یک مرتبه نیستند، بلکه بنا به حال راوی به دسته‌های مختلف تقسیم می‌شوند. مثلاً دروغ‌گویی^۲ و باورهای انحرافی راوی از جمله غلو (مامقانی، ۱۳۸۵: ۴۹/۲) موجب ضعف حدیث می‌شود و در جایی که شناخت کافی از راوی به دست نیاید، موجب حکم به ضعف می‌شود.^۳

در مجموع از لحاظ سند حدیث فقط می‌توان به احادیثی تکیه کرد که متواتر باشند یا همراه با قرینه‌ای باشند که علم‌آور باشد (طوسی، ۱۳۹۰: ۳/۱)، حال آنکه این‌گونه احادیث بسیار کم است و شاید بتوان متواتر لفظی را به یک مورد منحصر کرد (مامقانی، ۱۳۳۹: ۱۰۸/۱).

ائمه (ع) در مواردی به جعل احادیث به نام ایشان در تاریخ خبر داده‌اند که این حدیث‌سازان با استفاده از سند احادیث صحیح به جعل روایت می‌پرداختند (کشی، ۱۴۰۹: ۲۲۴-۲۲۸، ۱۹۰). این امر موجب می‌شود تشخیص صحت حدیث با دشواری روبه‌رو شده، بررسی سندی به تنهایی مشکل‌گشا نباشد. از این‌رو لازم است راه‌های تشخیص صحت و سقم حدیث از طریق درون‌متنی بررسی شود.

نقد داخلی از راه متن حدیث

برای تشخیص صحت حدیث و مبرابردن آن از غلو یکی از مطمئن‌ترین راه‌ها، نقد داخلی از راه متن حدیث است؛ زیرا در صورت شبیه‌سازی سلسله سند حدیث به

دست غالیان با این معیار می‌توان به صحت و سقم حدیث پی برد. در اینجا به مواردی اشاره می‌شود که می‌تواند معیاری کلی برای تشخیص احادیث غلوآمیز از سایر احادیث باشد.

۱. تعارض با قرآن

عرضه حدیث بر قرآن از مهم‌ترین معیارهای نقد متن است که در کلام معصومان (ع) بر آن تأکید شده است. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که: «فإذا أتاكم الحدیث عنی فاعرضوه علی کتاب الله و سنتی فما وافق کتاب الله و سنتی فخذوا به و ما خالف کتاب الله و سنتی فلا تأخذوا به» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۴۷/۲). بنابراین، هر گاه روایتی بیان شد که از حدّ آیات و روایات فراتر رفت یا معارض با آنها بود، باید اصل قرآنی مقدم قرار بگیرد و روایت مخالف کنار زده شود، یا در صورت امکان با آیات و روایات جمع شود.

برای نمونه، روایاتی که بیانگر عقوبت زنازاده به آتش جهنم است، بدون اینکه خود فرد دخالتی در این گناه داشته باشد، با آیات قرآن معارض است. در این زمینه روایتی به پیامبر (ص) نسبت داده شده است: «لا یدخل الجنة ولد الزنا و لا ولد ولده» (العروسی الحویزی، ۱۴۱۵: ۳۹۴/۵). حال آنکه طبق آیه قرآن: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام: ۱۶۴)؛ و طبق آیات قرآنی هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و فرزندی که از راه نامشروع به دنیا آمده است، خود دخالتی در این گناه ندارد و عقوبت این گناه به عهده والدین او است.

روایات دیگری در کتب حدیثی راجع به معصیت ملائکه دیده می‌شود، حال آنکه آیات قرآن گواهی بر عصمت ملائکه می‌دهند، از جمله روایتی که ذیل آیه ۱۰۲ بقره آمده، بیانگر آن است که هاروت و ماروت، که دو فرشته بودند، مرتکب گناهای همچون شرک، زنا و شرب خمر شدند:

عن ابن عمر، عن كعب قال: ذكرت الملائكة أعمال بنی آدم و ما یأتون من الذنوب، فقیل لهم: اختاروا منكم اثین و قال الحسن بن یحیی فی حدیثه: اختاروا ملکین فاختراروا هاروت و ماروت، فقیل لهما: انی أرسل إلی بنی آدم رسلاً، و لیس بینی و بینکم رسول، أنزلا لاتشركا بی شیئا، و لا ترنیا، و لاتشربا

الخمر قال كعب: فوالله ما أمسيا من يومهما الذي اهبطا فيه إلى الأرض، حتى استكملا جميع ما نهيا عنه. و قال الحسن بن يحيى فى حديثه: فما استكملا يومهما الذى أنزلا فيه حتى عملاً ما حرم الله عليهما (طبرى، ۱۴۱۲: ۳۶۳/۱).

حال آنکه این روایت با آیه شریفه «مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم: ۶) منافات کامل دارد.

از جمله روایات معارض قرآن می‌توان به مطالبی در منابع اهل سنت اشاره کرد که از جمله آن روایتی است که درباره خلیفه اول بیان شده است. عمر پس از درگذشت پیامبر (ص) رحلت ایشان را منکر شد و گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَفْنَى اللَّهُ الْمَنَافِقِينَ» (ابن کثیر الدمشقی، ۱۹۸۶/۱۴۰۷: ۲۴۲/۵؛ الذهبی، ۱۹۹۳/۱۴۱۳: ۵۶۳/۱) و قائلان به رحلت نبی (ص) را تهدید به قتل کرد (ابن الاثیر، ۱۹۸۹/۱۴۰۹: ۱۵۸/۲؛ المقریزی، ۱۹۹۹/۱۴۲۰: ۵۱۱/۱۴). پس از آنکه ابوبکر آمد و گفت که رسول الله (ص) از دنیا رفته و این آیات را تلاوت کرد که: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (زمر: ۳۰) و «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران: ۱۸۵) عمر گفت: ای ابوبکر آیا این در کتاب خداست؟ (المقریزی، ۱۹۹۹/۱۴۲۰: ۵۱۱/۱۴). از این بیان عمر مشخص می‌شود که او در بیان این سخن به آیات الهی توجه نداشته یا از آنها غفلت ورزیده است، زیرا رحلت نکردن نبی مخالف اطلاق موت در آیات قرآن است و تقیید آن به از بین بردن منافقان نیز تخصیص بی دلیل است.

۲. تعارض با سنت (سایر روایات)

تشخیص روایات از نظر درستی یا نادرستی مبتنی بر شیوه‌هایی است که پیامبر (ص) و ائمه (ع) به دست داده‌اند. یکی از این روش‌ها عرضه کردن حدیث بر احادیث مورد اعتماد یا مجموعه‌ای از روایات در یک موضوع است، زیرا سخنان ائمه (ع) از جادۀ صدق و صراط مستقیم بیرون نمی‌رود و همه روایات مجموعه واحدی است که هم‌سو و هم‌جهت است. این روش را ائمه (ع) به اصحاب خود آموختند و به سایر امت سرایت دادند. یونس بن عبدالرحمان که در گرفتن و بیان احادیث سخت‌گیری می‌کرد، مورد اعتراض برخی قرار گرفت. وی در تبیین چرایی این کار خود گفت امام صادق (ع) فرموده است:

لا تقبلوا علينا حديثنا الا ما وافق القرآن و السنة، أو تجدون معه شاهدا من أحاديثنا المتقدمة، فان المغيرة بن سعيد لعنه الله دس في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدث بها أبي، فاتقوا الله و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى و سنة نبينا صلى الله عليه و آله فانا اذا حدثنا، قلنا قال الله عزوجل، و قال رسول الله (ص) (كشي، ۱۴۰۹: ۲۲۴).

روایات و سیره ائمه (ع) می‌تواند معیار مهمی در سنجش احادیث باشد. در این سنجش روایاتی مبنای تشخیص قرار می‌گیرند که اسناد آنها از طریق تواتر یا تعدد طرق یا وجود قرائنی از قرآن و عقل و ... ممکن باشد. امام رضا (ع) معیاری در تشخیص احادیث به دست داده است که مشتمل بر سه قسم غلو، تقصیر و دشنام به دشمنان ایشان است. قسم سوم بیانگر آن است که سنت اهل بیت (ع) در معیارسنجی حدیث، مبتنی بر دشنام به دشمنان نیست.

إن مخالفينا وضعوا أخبارا في فضائلنا و جعلوها على ثلاثة أقسام أحدها الغلو و ثانيها التقصير في أمرنا و ثالثها التصريح بمطالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلو فينا كفروا شيعتنا و نسبوههم إلى القول بربوبيتنا و إذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا و إذا سمعوا مطالب أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا و قد قال الله عزوجل و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم (ابن بابويه، ۱۳۷۸: ۳۰۴/۱).

در برخی روایات ائمه (ع) در خصوص غلوهای برخی غالیان به اصحاب خود هشدار داده‌اند و مواردی را برای ایشان تبیین کرده‌اند. اصحاب نیز برای تشخیص صحت و سقم احادیث، روایات را بر امام عرضه می‌داشتند. برای نمونه این روایت به امام صادق (ع) نسبت داده شده است:

قلت لأبي عبدالله (ع) أنتم الصلاة في كتاب الله عزوجل و أنتم الزكاة و أنتم الصيام و أنتم الحج، فقال كتاب الله عزوجل و نحن الزكاة و نحن الصيام و نحن الحج و نحن الشهر الحرام و نحن البلد الحرام و نحن كعبة الله و نحن قبلة الله و نحن وجهه الله، قال الله تعالى: فأينما تولوا فثم وجه الله و نحن الآيات و نحن البيئات و عدونا في كتاب الله عزوجل الفحشاء و المنكر و البغى و الخمر و الميسر و الأنصاب و

الأزلام و الأَصنام و الأوثان و الجبت و الطاغوت و الميتة و الدم و لحم الخنزير
(استرآبادی، ۱۴۰۹: ۲۲؛ مقدمه مؤلف).

ظاهر این روایت می‌رساند که امام این نسبت‌ها را تأیید کرده‌اند، حال آنکه شبیه این نسبت‌ها را امام در جایی دیگر رد کرده‌اند و در بیان علت رد گفته‌اند: «روی عنکم ان الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجال؟ فقال: ما کان الله لیخاطب خلقه بذلا لا یعقلون» (العروسی الحویزی، ۱۴۱۵: ۱/۶۷۰). بنابراین، معیاری که امام در اینجا عرضه کرده‌اند معیاری عقلانی است که روایاتی از این دسته را رد می‌کند.

نمونه این روایات در اهل سنت در مواردی یافت می‌شود که خود روایات با یکدیگر تعارض دارد و از خود روایات می‌توان در رد سایر روایات بهره جست. برای مثال، درباره علم عمر در کتاب‌های اهل سنت روایات فراوانی آمده است که برخی از آنها عبارت‌اند از:

- «لو وضع علم أحياء العرب في كفة و وضع علم عمر في كفة لرجح به علم عمر؛ اگر علم زندگان عرب در یک کفه ترازو و علم عمر در کفه دیگر قرار می‌گرفت، علم عمر نسبت به علم عرب برتری داشت» (البلاذری، ۱۴۱۷/۱۹۹۶: ۱۰/۲۹۶؛ الهاشمی البصری، ۱۴۱۰/۱۹۹۰: ۲/۲۵۶).

- «و قال عبدالله: كنا لنحسب عمر قد ذهب بتسعة أعشار العلم؛ ما می‌پنداشتیم عمر دارای نه‌دهم علم است» (الهاشمی البصری، ۱۴۱۰/۱۹۹۰: ۲/۲۵۶)؛

- «قال ابن المسيب: ما أعلم أحدا بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أعلم من عمر بن الخطاب؛ ما بعد از رسول‌الله (ص) کسی را دانایتر از عمر بن خطاب نمی‌شناختیم» (ابن حجر العسقلانی، ۱۴۱۵/۱۹۹۵: ۱/۵۵).

از مجموع این روایات می‌توان برتری علم عمر و انحصار علم در عمر را دریافت. حال آنکه اصحاب ابن عباس می‌گفتند: «ابن عباس أعلم من عمر، و من علی، و من عبدالله»؛ و این در حالی است که خود ابن عباس می‌گوید: «لقد أعطى علي تسعة أعشار العلم، و أيم الله لقد شاركهم في العشر العاشر» (ابن اثیر، ۱۴۰۹/۱۹۸۹: ۲/۵۹۷) و عبدالملک از عطا پرسید: «أ كان في أصحاب محمد صلى الله عليه و سلم أحد أعلم من علي، قال: لا و الله ما أعلمه» (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲/۱۹۹۲: ۳/۱۱۰۴؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹/۱۹۸۹: ۲/۵۹۷).

برای اظهار نظر درباره صحت و سقم این روایات و نیز میزان غلو درباره عمر باید به سایر روایات مراجعه کرد، از جمله روایتی که پیش از این ذکر شد که عمر در جریان رحلت پیامبر (ص) منکر رحلت ایشان شد و هنگامی که ابوبکر دلیل قرآنی اقامه کرد با تعجب پرسید: «ای ابوبکر! آیا این در کتاب خدا است؟» (ابن کثیر الدمشقی، ۱۹۸۶/۱۴۰۷: ۲۴۲/۵؛ الذهبی، ۱۹۹۳/۱۴۱۳: ۵۶۳/۱؛ ابن الأثیر، ۱۹۸۹/۱۴۰۹: ۱۵۸/۲؛ المقریزی، ۱۹۹۹/۱۴۲۰: ۵۱۱/۱۴). این امر ناآگاهی عمر از قرآن را می‌رساند، پس چگونه او می‌تواند آگاه‌ترین شخص عرب باشد، ضمن اینکه مجموع این روایات که عالم‌ترین عرب را امیرالمؤمنین (ع) دانسته یا به افراد دیگری همچون ابن عباس نسبت داده‌اند با روایاتی که از اهل سنت درباره علم عمر آمده است در تعارض است و حاکی از غلو اهل سنت در خصوص خلیفه دوم است.

۳. تعارض با عقل

مخالفت با سنجش عقلی، یکی از راه‌های شناخت احادیث صحیح از نادرست است که محققان اسلامی، اعم از اهل سنت و شیعه، آن را معتبر می‌شمارند. روایاتی که خداوند متعال را به موجودات مادی تشبیه می‌کنند، به لحاظ عقلی محال محسوب می‌شوند. هرچند کسانی که قائل به تشبیه می‌شوند به آیاتی از قرآن استناد می‌کنند، ولی به لحاظ عقلی جمع این آیات با آیه محکم «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱) ممکن نیست. نمونه آن پرسشی است که راوی از امام صادق (ع) درباره آیه «و کان عرشه علی الماء» پرسید:

داوود الرقی قال: سألت أبا عبدالله (ع) عن قول الله عزوجل: «و کان عرشه علی الماء»، فقال: ما يقولون؟ قلت: يقولون إن العرش کان علی الماء و الرب فوقه، فقال: کذبوا من زعم هذا، فقد صیر الله محمولا و وصفه بصفة المخلوق و لزمه أن الشيء الذی یحملة أقوى منه (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۳۳/۱).

عده‌ای برای پیش‌برد اهداف خویش ائمه (ع) را تا حد خدایی بالا می‌بردند تا بدین وسیله قلوب مؤمنانی را که ارادت خاصی به ائمه (ع) داشتند به خود جلب کنند. امام صادق (ع) در این زمینه به اصحاب خود آگاهی داد و فرمود:

گروهی شنیده‌اند چیزی را که از اهل آن نگرفته و بدان تعقل نکرده‌اند و فهم مطالب به آنان داده نشده است، ایشان اشیا را با نظر و منتهای تعقل خود مقایسه کرده‌اند و در حدی که خدا امر کرده قرار نداده‌اند و این برای نشان دادن جهل ایشان کافی است (صفار، ۱۴۰۴: ۵۲۸/۱).

اصحاب نیز برای تشخیص تعبیری که افراد درباره ایشان به کار می‌بردند به ایشان مراجعه می‌کردند. یکی از اصحاب امام صادق (ع) درباره گفته ابوالخطاب راجع به تفسیر آیه «وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ حُدِّثَتْهُ أَشْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (زمر: ۳۹) پرسید که ابوالخطاب می‌گوید وقتی «الله» به تنهایی در قرآن یاد می‌شود، مراد امیرالمؤمنین (ع) است و زمانی که «الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» می‌آید، منظور فلان و فلان هستند. امام صادق (ع) در تبیین این مطلب سه بار فرمودند: «هر کس این مطلب را بگوید مشرک است»، و سه بار تکرار کردند: «من از او بیزارم، بلکه در آیه شریفه خداوند متعال خود را قصد کرده است» (صفار، ۱۴۰۴: ۵۳۶/۱). در روایات شیعه غالبان صفات خدایی را به ائمه (ع) نسبت می‌دادند و ائمه (ع) این نسبت‌ها را از خود دور می‌کردند و صفات خدایی را منحصر به ذات مقدس الاهی می‌دانستند.

در اهل سنت مطلب به شکل دیگری مطرح می‌شود. ایشان در استناد صفات خداوند متعال به گونه‌ای استدلال می‌کنند که لازمه آن جسمانیت خدا و پایین آوردن او به حد تفریط و تقصیر است. این احادیث خروج از حد اعتدال و تقصیر در حق خدای تعالی است.

شیخ عبدالقادر در مسائل صفات و قدر و امثال آن به سنت متمسک بود و در رد مخالفان مبالغه می‌کرد. او در کتاب مشهور خود *الغنیه* می‌گفت خداوند در جهت بالا است و بر عرش قرار گرفته و ملک او را در بر گرفته است و علم او به اشیا احاطه دارد به دلیل این آیات: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر: ۱۰)، «يَدْبُرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (سجده: ۵). او توصیف خدا را به این صورت که در هر مکانی است جایز نمی‌داند و خدا را در آسمان بر عرش می‌داند و آن را مستند به این آیه شریفه می‌کند: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»

(طه: ۵)، ضمن اینکه با استناد به آیات و روایات اطلاق صفت استواء را بدون تأویل شایسته می‌داند و می‌گوید خدا با ذات خود بر عرش قرار گرفته است (العکری الحنبلی الدمشقی، ۱۹۸۶/۱۴۰۶: ۳۳۴/۶).

ابن تیمیه نیز در این باره اظهار نظراتی کرد که موجب حمله مردم به او شد. او در صحن جامع دمشق اموی گفت: «و استوی الله علی عرشه کاستوائی هذا» که مردم به او حمله کردند و او را از منبر پایین کشیدند. وقتی دلیل او را پرسیدند، گفت: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (جماعة من العلماء، بی تا: ۱۳). او همچنین استناد نشستن خداوند بر عرش و استوای خدا را به هفت موضع از قرآن نسبت می‌دهد و از آیات مختلف از جمله «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» (نساء: ۱۵۷)، «إِنِّي مُتَوَقِّئُكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» (آل عمران: ۵۵)، «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ» (معارج: ۴) استفاده کرده، استدلال‌هایی را بر آن اقامه می‌کند (ابن تیمیه، ۱۴۲۱: ۲۰۰).

ذهبی در تاریخ خود روایاتی را نقل می‌کند و تعارض آنها را با عقل بدیهی می‌داند، از جمله «إِنَّ اللَّهَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ نَفْسَهُ خَلَقَ الْخَيْلَ فَأَجْرَاهَا حَتَّى عَرِقَتْ، ثُمَّ خَلَقَ نَفْسَهُ مِنْ ذَلِكَ الْعَرَقِ» (الذهبی، ۱۹۹۳/۱۴۱۳: ۱۲۸/۳۰) و «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَنْزِلُ اللَّهُ فِي قَبْلَةِ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَقْبَلًا عَلَيْهِ، فَإِذَا سَلَّمَ الْإِمَامُ صَعَدَ إِلَى السَّمَاءِ» و همچنین در کتاب خود در روایتی که به اسماء استناد داده آورده است که او خدا را در عرفات بر شتر سرخ‌رنگی دید که بر او عبایی بود: «رَأَيْتُ رَبِّي بِعَرَفَاتٍ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ عَلَيْهِ إِزَارٌ» (همان: ۱۲۹/۳۰). تعارض این‌گونه روایات که برای خداوند متعال صفاتی جسمانی بیان کرده در نظر برخی از اهل سنت نیز پذیرفته نیست.

۴. تعارض با شأن معصوم

پیامبر (ص) طبق بیان قرآن، الگوی کامل برای هر کسی است که خواهان خدا و روز قیامت است (احزاب: ۲۱). ائمه (ع) نیز نمونه‌های کامل بشریت برای تداوم راه نبوت بودند و ادامه این مسیر جز با عصمت ایشان میسر نیست، و گرنه طبق قاعده لطف (نک: طوسی، ۱۴۰۶: ۲۹۶) اگر انسانی از سیره اشتباه ایشان تبعیت کند، دچار گمراهی می‌شود و این خلاف حکمت الاهی است.

عده‌ای با سوءاستفاده از شأن و مقام معصوم نزد مردم، سعی در جذب افراد به گرد

خویش داشتند، یا به دنبال طمع‌های دنیوی و با انگیزه به دست آوردن آزادی‌های دلخواه اموری را به معصومان نسبت می‌دادند. از این جمله غلات هستند که برخی از ایشان می‌پنداشتند در هر زمانی دو رسول است که یکی ناطق و دیگری صامت است. ایشان حضرت محمد (ص) را ناطق و حضرت علی (ع) را صامت می‌دانستند و به تأویل آیه «ثم أرسلنا رسلنا تتری» دست زدند و شاهدهی باطل بر اعتقاد خود به دست دادند. سپس از این هم فراتر رفتند و قائل به الوهیت این دو شدند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۵۱). حال آنکه در هیچ زمانی ائمه (ع) استناد به الوهیت خویش را نپذیرفتند و قائلان به این مطلب را ارشاد، و در غیر این صورت لعن و مجازات می‌کردند (همان).

سوءاستفاده گروه‌های غالی از محبوبیت ائمه (ع) بدان جا رسید که اموری را به امام نسبت می‌دادند که با عصمت ایشان منافات داشت. ایشان می‌گفتند امام صادق (ع) ابوظتاب را به نبوت ارسال کرد و امر به اطاعت او کرده است و او بر همین اساس محرّمات از قبیل زنا، لواط، دزدی، نوشیدن شراب، ترک نماز، زکات، و حج را مباح کرده است. استدلال پیروان این فرقه این چنین بود: «خفف عنا بابی الخطاب، و وضعت عنا به الاغلال و الأصار، یعنون [الصلاة] و الزکاة و الحج و الصیام و جمیع الاعمال، فمن عرف الرسول النبی الامام فذلک عنه موضوع، فلیصنع ما احب» (همان: ۵۱-۵۲). حال آنکه امام هیچ‌گاه به اطاعت چنین افرادی اجازه نمی‌دهد و امام صادق (ع) در مقابل این انحراف عظیم، این گروه و ابوالخطاب را لعن کرد.

در میان اهل سنت روایات مخالف با شأن معصوم به گونه‌ای دیگر مطرح است، زیرا نسبت‌هایی که به پیامبر (ص) داده شده، بعد از رحلت ایشان بود و دفاعی از جانب شخص پیامبر (ص) وارد نشد. ولی عقل سلیم ناسازگاری این روایات را با شأن و مقام والای پیامبر (ص) درمی‌یابد. از جمله روایاتی که در آن عایشه از روابط خویش با پیامبر (ص) سخن رانده است و مسائلی را به میان کشیده که اسلام بر مخفی بودن آنها تأکید ورزیده است (نک: احمد بن حنبل، بی‌تا: ۶/۶۴)؛ این روایات با شأن پیامبر (ص) سازگاری ندارد، ولی از آن بالاتر روایاتی است که مخالف عصمت پیامبر (ص) است و عایشه امر خلاف شرع را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد و ایشان را مدافع خویش در این باره معرفی می‌کند:

عایشه قالت: دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم و عندى جاريتان تغنيان بغناء بعث فاضطجع على الفراش و حول وجهه و دخل ابو بكر فانتهرنى و قال: زمارة الشيطان عند رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأقبل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال: دعهما فلما غفل غمزتهما فخرجتا و كان يوم عيد يلعب السودان بالدرق و الحراب، فإما سألت النبى صلى الله عليه وسلم: و إما قال أتستهين تنظرين، قلت: نعم فأقامنى ورائه خدى على خده، و هو يقول: دونكم يا بنى أرفدة حتى إذا مللت، قال حسبك، قلت: نعم، قال فاذهبي باب الدعاء فى العيد (بخارى، ۱۴۰۱: ۳/۲).

در این روایت گویا ابوبکر به امور دین حساس تر از پیامبر (ص) بوده است و به عایشه در خصوص لهو و لعب تذکر داده است، در حالی که پیامبر (ص) نظاره گر این امور بوده است و قرآن بارها به عصمت پیامبر (ص) اشاره کرده است (احزاب: ۳۳؛ نجم: ۲-۳؛ نساء: ۵ و ۱۱۳).

برخی روایات حکایتگر آن است که نبی (ص) برخی آیات قرآن را فراموش کرده است و با قرائت فردی آن را به خاطر آورده است: «عن عایشه قالت: سمع النبى صلى الله عليه وسلم رجلا يقرأ فى المسجد، فقال: رحمه الله، لقد اذكرنى كذا و كذا آيه، أسقطتهن من سورة كذا و كذا» (بخارى، ۱۴۰۱: ۱۵۲/۳)؛ و در برخی روایات فراموشی در نماز را به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند و از لسان پیامبر (ص) بیان کرده‌اند که ایشان فرموده: «انه لو حدث فى الصلاة شىء انبأتكم به ولكن انما انا بشر كما تنسون، فاذا نسيت فذكرونى» (نيسابورى، بی تا: ۸۴/۲).

این گونه روایات نه تنها در عصمت پیامبر (ص) تردید می‌کند بلکه با عبارت صریح قرآنی «سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى» (اعلی: ۶) در تضاد است. اگر پذیرش این گونه روایات صحیح باشد، چگونه امثال ابوهیره برای بزرگداشت خویش و استناد صحت احادیث خویش به دامن پیامبر (ص) متوسل شده‌اند و ادعا کرده‌اند که به واسطه پیامبر فراموشی به آنها عارض نمی‌شود؟^۴ آیا پیامبری که می‌تواند این توانایی را به شخصی عطا کند، از اعطای آن توانایی بر خود عاجز است؟

این گونه روایات در تعارض آشکار با شأن معصوم است و به هیچ وجه پذیرفتنی

نیست، هرچند در صحاح اهل سنت نقل شده باشد. این نوع روایات را می‌توان کاستن از شأن معصوم دانست.

۵. تعارض با علم

علوم درون عالم هستی که آفریده خداوند متعال است، نمی‌تواند تعارضی با علم یقینی داشته باشد. اگر انسان‌ها به علمی دست یابند که آن را معارض با آنچه در قرآن یا سنت قطعی است بیابند باید در علم خود شک کنند، زیرا چه بسیار فرضیات علمی که پس از چندی اشتباه بودن آنها به اثبات رسیده است. در مقابل، اگر روایتی بیانگر امری معارض با علم یقینی باشد، باید آن روایت را رد کرد، زیرا روایات صحیح هیچ‌گاه با علم قطعی و یقینی معارض نمی‌شوند.

از این قبیل است ادعاهایی که به برخی گروه‌ها و فرقه‌ها نسبت داده شده است. برای مثال، به گروه بیانیه نسبت داده شده که بیان ادعا می‌کرد او ستاره زهره را می‌خواند و ستاره زهره جوابش را می‌دهد (اشعری، ۱۴۰۰: ۵). این امر از لحاظ عقلی با علم سازگاری ندارد، زیرا عقل انسان درمی‌یابد که جمادات توانایی سخن گفتن ندارند تا فردی بتواند با آنها سخن بگوید.

برخی از روایات نیز با علوم تجربی و بهداشتی در تعارض آشکار است، از این قبیل است حدیثی که بخاری در صحیح خود با استناد به نبی (ص) آورده است: «اذا وقع الذباب فی شراب احدکم فلیغمسه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخر شفاء» (بخاری، ۱۴۰۱: ۹۹/۴؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۲۲۹/۲ و ۲۴۶؛ دارمی، ۱۳۴۹: ۹۹/۲؛ القزوینی، بی‌تا: ۱۱۵۹/۲). این روایت که بر اساس آن خوردن آبی که مگس در آن افتاده جایز است نه تنها با علم تعارض دارد، بلکه با طبع سلیم بشری منافات دارد.

و یا روایتی دیگر که با تجربه آشکار اعراب در عصر پیامبر (ص) تعارض دارد؛ مسلم در صحیح آورده است: «ان النبی صلی الله علیه و سلم مرّ بقوم یلقحون، فقال: او لم تفعلوا لصلح، قال: فخرج شیصا، فمر بهم، فقال: ما لنخلکم، قالوا: قلت کذا و کذا، قال: انتم اعلم بامر دنیاکم» (النیسابوری، بی‌تا: ۹۶/۷؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۱۵۲/۳). این مطلب که پیامبر (ص) با لقای نر و ماده نخل خرما در سرزمین حجاز آشنا نبوده برای هیچ عربی پذیرفتنی نیست، زیرا هر کس که در سرزمین دارای نخلستان زندگی می‌کند، با این

مطلب آشنا است. پیامبری که حتی در کوچک‌ترین امور مردم را به حال خود وا نگذاشته است و در کیفیت خوردن و آشامیدن و امور دنیایی هم آنها را راهنمایی کرده، چگونه ممکن است از اموری که ملموس تمامی اعراب حجاز است، غافل بوده باشد و دستوری خلاف علم صادر کند. این انتسابات به پیامبر (ص) ناشی از غرض‌ورزی منتسبان بوده است و قصد داشته‌اند پیامبر (ص) را از شأن نبوت و عصمت پایین آورند، در غیر این صورت آیاتی از قبیل «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۴-۵) محل تردید قرار خواهد گرفت.

۶. تعارض با واقعیت

مراد از واقعیت امری است که از تجربیات روزمره افراد به دست می‌آید. این امر می‌تواند مربوط به یک فرد یا گروه اجتماعی یا جریان دینی یا امور دیگر باشد. در این امور نیازی به تحلیل علمی یا عقلانی نیست، به گونه‌ای که فرد با شنیدن خبر، غیرواقعی بودن آن را به روشنی درمی‌یابد.

در میان غلات شیعه می‌توان به بیانات ابوالخطاب به گروه خویش اشاره کرد. وقتی طرفداران ابوالخطاب با کارگزار کوفه جنگیدند، ابوالخطاب به گروه خویش گفت: «با ایشان بجنگید که سلاح‌های ایشان در شما اثر نخواهد کرد». وقتی حدود سی نفر از ایشان کشته شدند، قومش به او گفتند: «چرا این افراد کشته می‌شوند؟». گفت: «بداء الاهی در مورد شما رخ داده است، گناه من چیست؟». آنان جنگیدند تا همگی کشته شدند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۶۹-۷۱). بعضی از اصحاب ابوالخطاب گفتند او و هیچ یک از اصحابش کشته نشده‌اند و امر بر قوم مشتبه شده است، در حالی که ایشان به امر جعفر بن محمد (ع) جنگیدند و هنگامی که از مسجد خارج شدند، هیچ کس ایشان را ندید و قوم مقابل در شب یکدیگر را می‌کشتند و هنگام صبح دیدند تمامی کشته‌شدگان از خودشان است و هیچ یک از اصحاب ابوالخطاب کشته و زخمی نشده است (همان: ۷۰-۷۱). این اظهارات با واقعیت‌های عینی در جامعه سازگاری ندارد و امری است که انسان به صورت بدیهی آن را درمی‌یابد؛ زیرا جنگیدن با چوب در مقابل شمشیر عاقبتی به جز کشته شدن در پی ندارد؛ و هنگام کشته شدن افراد و باقی ماندن آثار آن، جایی برای انکار کشته شدن باقی نمی‌گذارد، زیرا بیان شده که به مدت

سه شبانه‌روز جسد ابوالخطاب را بر دار کردند و سپس آن را سوزاندند (همان: ۶۹-۷۱). در برخی روایات شیعه و اهل سنت آمده است: «أكذب الناس أو من أكذب الناس الصواغون و الصباغون» (ابن‌حنبل، بی‌تا: ۲۹۲/۲؛ طوسی، ۱۳۵۱: ۲۱۸/۸؛ القزوينی، بی‌تا: ۷۲۸/۲)؛ دروغ‌گوترین مردم زرگران و رنگرزان‌اند. در این روایت علت خاصی برای دروغ‌گویی این دو قشر خاص دیده نمی‌شود، مگر آنکه در بین مشاغل احتمال دروغ‌گویی در این دو صنف بیشتر باشد. رابطه‌ای که بین این دو شغل و دروغ‌گویی وجود دارد، رابطه‌ای منطقی و علمی نیست، بلکه ممکن است پذیرش آن پشتوانه‌ای تجربی در زمان خاصی داشته باشد، وگرنه این حکم قابل تعمیم در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها نیست، زیرا ممکن است در هر منطقه‌ای شغلی خاص دارای این ویژگی باشد. این بیانات غلو درباره قشر خاص یا مکتب خاص یا مکان‌هایی خاص است که ممکن است محل انتقاد راوی این حدیث باشد. برخی روایات اموری را ذکر می‌کنند که با واقعیات عادی سازگاری ندارد، مگر آنکه از باب معجزه بدان‌ها نگریسته شود. مثلاً این روایت که ابوهریره نقل کرده است: «حضرت سلیمان (ع) در یک شب تصمیم گرفت به بالین صد زن رفته و صد غلام جنگ‌جو به وجود آورد، ولی چون ان‌شاءالله نگفت، جز یک بچه معلول به دنیا نیامد» (بخاری، ۱۴۰۱: ۱۶۰/۶). البته بر این روایت اشکالات دیگری نیز وارد است، از جمله اینکه پیامبری صد همسر داشته باشد و دچار نسیان شود و از یاد خدا غافل گردد؛ بنابراین، معجزه دانستن آن نیز چندان صحیح به نظر نمی‌رسد، ضمن آنکه این خبر واحد است و به اسرائیلیات شبیه‌تر.

۷. مخالفت با حس و مشاهده

مواردی در روایات و تاریخ وجود دارد که خلاف امور عادی قابل مشاهده است؛ یعنی اموری که به صورت عادی مشاهده‌پذیرند و انسان‌ها برای دریافت حقیقت آن نیازی به تحلیل عقلانی ندارند و فقط با مراجعه به واقعیت‌های موجود در جامعه یا تاریخ آن را درمی‌یابند. از جمله مواردی که در آن افرادی برای کسب فضیلتی نام‌فرد مورد نظر خود را به جای فرد حقیقی قرار می‌دهند و به طور ملموس برای افراد حاضر در آن زمان باورنکردنی است؛ یا اینکه چیزی خلاف امری حسی را بیان می‌کنند، مثل اینکه ادعا کنند کسی زنده است، در حالی که همه مردن او را دیده‌اند و باور کرده‌اند.

در گروه‌های نسبت داده شده به شیعه، گروهی از کیسانیه هستند که بعد از مرگ محمد بن حنفیه قائل شدند که او مهدی است و نمرده است و مرگ او را جایز ندانستند و او را غایب دانستند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۸). همچنین جایگاه او را در کوه رضوی بیان کردند و گفتند: «عنده عین من الماء و عین من العسل يتناول منهما و عنده أسد و نمر تحفظانه من الأعداء إلى أن يؤذن له في الخروج و هو المهدي المنتظر عندهم» (اسفراینی، بی تا: ۲۷). بیان این مطلب در حالی است که عده‌ای مرگ محمد بن حنفیه را دیده‌اند و به رحلت او اعتراف کرده‌اند. علاوه بر این، جست‌وجو در کوه رضوی و نیافتن او امری ممکن و قابل مشاهده حسی است و اثبات خلاف آن امری است که نیازمند اقامه دلیل است.

گروهی دیگر به امامت حمزه^ه معتقد شده‌اند و گفته‌اند: «بر او هفت سبب آسمانی نازل می‌شود که به وسیله آنها زمین برای او فتح می‌شود» (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۷-۲۸). این سخن نیز با مشاهده نکردن اسباب آسمانی و فتح نشدن زمین به دست او به لحاظ حسی و شهودی ابطال‌پذیر است.

از نمونه‌های غلو حسی در اهل سنت می‌توان به مواردی اشاره کرد که کوشیده‌اند مقاماتی را به کسانی نسبت دهند که در همان زمان از لحاظ حسی مورد قبول افراد واقع نمی‌شده است، از این جمله است استناد صفاتی عالی به خلفا که مردم به صورت عادی از پذیرش آن خودداری می‌کردند. در روایت بیان شده که حضرت (ع) پرسیدند:

يا أيها الناس من أشجع الناس؟ فقالوا: أنت يا أمير المؤمنين، فقال أما إني ما بارزني أحد إلا انتصفت منه، و لكن هو أبوبكر، إنا جعلنا لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عريشا فقلنا من يكون مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لثلا يهوى إليه أحد من المشركين، فو الله ما دنا منا أحد الا أبو بكر شاهرا بالسيف على رأس رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لا يهوى إليه أحد الا أهوى إليه فهذا أشجع الناس (ابن كثير الدمشقي، ۱۴۰۷: ۲۷۲/۳؛ ابن كثير، ۱۳۹۶: ۴۱۱/۲؛ المتقى الهندي، بی تا: ۵۲۴/۱۲).

اینکه امیرالمؤمنین (ع) ابوبکر را شجاع‌تر از خود معرفی کرده باشد، جای بحث

دارد، زیرا در ظاهر این روایت اشکالاتی وجود دارد، از جمله اینکه مسئولیت نگهبانی از پیامبر (ع) مختص ابوبکر نبود و افراد تغییر می‌کردند و اگر بنا باشد صرف نگهبانی نشانه شجاعت افراد باشد، باید سایر نگهبانان نیز در این امر شریک باشند، ضمن آنکه معروف در بین صحابه شجاعت امیرالمؤمنین (ع) بود که زبازد خاص و عام بود تا بدان جا که در جنگ خیبر هنگامی که عمر و ابوبکر شکست خورده بازگشتند، پیامبر (ص) فرمودند: «لأعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله، و يحبه الله ورسوله، ليس بفرار» (ابن‌عبدالبر، ۱۹۹۲/۱۴۱۲: ۱۰۹۹/۳)؛ فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که پیروز باز خواهد گشت. مردم می‌دانستند تنها کسی که موفق به انجام دادن این کار خواهد شد، علی (ع) است؛ در حالی که دفعات قبل پرچم به دست عمر و ابوبکر بود و ایشان با شکست از خیبر بازگشته بودند، پس چگونه ممکن است، امیرالمؤمنین (ع) ابوبکر را در شجاعت اشجع الناس معرفی کند؟

بنابراین، در اموری که به صورت محسوس قابل مشاهده بوده و شهادت افراد بر آن گواه است، استناد امر فردی به فرد دیگر که دارای آن توانایی نیست، نوعی غلو محسوب می‌شود. در حقیقت این نوع غلو بیشتر در فضیلت‌تراشی برای افرادی که توانایی کمتری دارند به کار می‌رود.

۸. تعارض با تاریخ

تحقیق و بررسی دقیق وقایع تاریخی یکی از عواملی است که می‌تواند بیانگر غلو در برخی وقایع و شخصیت‌ها باشد. زیرا وقایع تاریخی بر حقیقت استوار است و با بررسی در اسناد دقیق تاریخی می‌توان حقیقت را از مطالب دروغین بازشناخت.

یکی از واقعیت‌های تاریخی مربوط به راوی روایت است که این امر به عهده بررسی سندی است؛ اما بسیاری از واقعیت‌ها در متن حدیث وجود دارند که غیرواقعی بودن مطلب را روشن می‌کند. در روایاتی که نام اصحاب امام زمان (ع) به بیان امام صادق (ع) آمده است، نام اصحاب و یاران و مناطقی که بیان شده با منطقه و محدوده‌ای که امام صادق (ع) قرار داشته هماهنگی ندارد و اسامی مناطق یادشده با قرن پنجم که راوی در آن وجود داشته هماهنگی بیشتری دارد:

من تسمية أصحاب المهدي (عليه السلام)، و عدة من يوافيه من المفقودين عن فرشههم و قبائلهم، السائرین فی ليلهم و نهارهم إلى مكة، و ذلك عند استماع الصوت فی السنة التي يظهر فیها أمر الله (عزوجل)، و هم النجباء و القضاة و الحكام على الناس: من طارند الشرقی رجل، و هو المرابط السياح، و من الصامغان رجلان، و من أهل فرغانة رجل، و من أهل الترمذ رجلان، و من الديلم أربعة رجال، و من مرو الروذ رجلان، و من مرو اثنا عشر رجلا، و من بيروت تسعة رجال، و من طوس خمسة رجال، و من الفارياب رجلان، و من سجستان ثلاثة رجال، و من الطالقان أربعة و عشرون رجلا، و من جبال الغور ثمانية رجال، و من نيسابور ثمانية عشر رجلا، و من هراة اثنا عشر رجلا، و من بوسنج أربعة رجال، و من الري سبعة رجال، و من طبرستان تسعة رجال، و من قم ثمانية عشر رجلا، و من قومس رجلان، و من جرجان اثنا عشر رجلا، و من الرقة ثلاثة رجال، و من الرافقة رجلان، و من حلب ثلاثة رجال، و من سلمية خمسة رجال، ... من كوركرمان ثلاثة رجال، و من قزوین رجلان، و من همدان أربعة رجال، و من موقان رجل، و من البدو رجل، و من خلاط رجل، و من جابروان ثلاثة رجال، و من النوا رجل، ... و من الأهواز رجلان، و من إصطخر رجلان، ... و من شیراز- أو قال سيراف، ... و المحتج بالكتاب على الناصب من سرخس رجل (طبری أملى صغير، ۱۴۱۳: ۵۵۵-۵۶۰).

دقت در این روایات نشان می دهد اسامی این افراد بیشتر شامل ایران و اطراف آن می شود، در حالی که اگر روایت در زمان امام صادق (ع) با بیان ایشان صادر شده بود، دارای این حصر نبود و شرق و غرب عالم را در بر می گرفت، زیرا امام زمان (ع) هنگامی ظهور خواهد کرد که گستره فهم عموم مردم افزایش داشته، مشتاقان ظهورش در تمامی جهان پراکنده خواهند بود، ولی طبق این روایت فقط مناطقی را در بر می گیرد که تا قرن پنجم شناخته شده بودند.

در روایات اهل سنت احادیثی مبتنی بر فضیلت سازی وجود دارد که در واقعیات تاریخی عدم هماهنگی آنها روشن می شود، از این قبیل است حدیثی که در فضیلت سازی ابوبکر وارد شده که هنگام مهاجرت تنها پدر مهاجر مسلمان، پدر ابوبکر بود: «عن عائشة قالت: ما أسلم أبو أحد من المهاجرين إلا أبو بكر» (ذهبی، ۱۹۹۳/۱۴۱۳:

۱۰۶۳)، حال آنکه در سیره ابن هشام آمده که تمامی مهاجران، به مکه هجرت کردند، تا آنجا که خانه‌های ایشان در مکه بسته شد و ساکنی در آن نماند:

و تلاحق المهاجرون إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم، فلم يبق بمكة منهم أحد، إلا مفتون أو محبوس، و لم يوعب أهل هجرة من مكة بأهلهم و أموالهم إلى الله تبارك و تعالی و إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم إلا أهل دور مسنون: بنو مظعون من بنی جمح، و بنو جحش بن رئاب، حلفاء بنی أمیة، و بنو البکیر، من بنی سعد بن لیث، حلفاء بنی عدی بن کعب، فان دورهم غلقت بمكة هجرة، ليس فيها ساکن (الحمیری المعافری، بی تا: ۴۹۹/۱).

حدیثی دیگر در غلو درباره ازدواج پیامبر (ص) با عایشه آمده که پیامبر (ص) به ابوبکر فرمودند:

یا ابابکر ان الله امرنی ان اصاهرک، و کان له ثلاث بنات، فعرضهن علی رسول الله صلى الله عليه و سلم...؛ ای ابابکر، خداوند مرا فرموده است تا داماد تو شوم، در حالی که ابوبکر سه دختر داشت، پس ایشان را بر پیامبر (ص) عرضه کرد، سپس پیامبر (ص) فرمود: خداوند به من امر کرده است که این دختر را به ازدواج خود درآورم و آن دختر همان عایشه بود که رسول خدا (ص) او را به ازدواج خود درآورد (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۱۹۱/۲).

در این حدیث بیان شده که ابوبکر سه دختر خود را به پیامبر (ص) عرضه کرد، حال آنکه طبق تاریخ ابوبکر هنگام فوت فقط دو دختر داشت، و دختر سوم او «ام کلثوم» بعد از مرگش به دنیا آمد (الطبری، ۱۳۸۷/۱۹۶۷: ۴۲۵/۳-۴۲۶).

از دیگر نشانه‌های غلو در احادیث وجود واژگانی است که در زمان‌های بعد برای موضوعات فقهی یا کلامی یا اجتماعی رایج شده است. البته در این موارد باید به تاریخ علوم مختلف از جمله فقه، کلام، لغت و ... مراجعه کرد. مثلاً این روایت به رسول خدا (ص) نسبت داده شده: «طوبی لأهل السنة والجماعة من أهل القرآن والذکر» (الجرجانی، ۱۹۹۸/۱۴۰۹: ۳۲۹/۵)، حال آنکه اصطلاح «اهل سنت و جماعت» در زمان رسول خدا (ص) نبود و احمد ابن حنبل در قرن سوم آن را رایج کرد (امین، ۱۴۰۶: ۱۹/۱).

۹. جانبداری سیاسی یا کلامی یا فقهی

چالش‌های سیاسی، کلامی و مذهبی یکی دیگر از عوامل غلو در حدیث است. روایاتی که در بردارنده تأیید یا تکذیب فرد، جریان یا گروهی است باید با نگاهی دقیق بررسی شود، زیرا چه بسا افراد یا گروه‌ها برای جانبداری از جناح خود دست به غلو در احادیث بزنند.

فضیلت‌سازی در جریان‌های شیعی را می‌توان در گروه‌هایی همچون کیسانیه پیدا کرد که بر اساس جانبداری سیاسی و کلامی محمد بن حنفیه را مهدی منتظر نامیده‌اند و برای او فضایل بسیاری برشمرده‌اند و در این راه روایات مربوط به امام زمان (ع) را به محمد بن حنفیه نسبت داده‌اند و برخی او را تا حد الوهیت بالا برده‌اند (نویختی، ۱۴۰۴: ۲۳؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۳؛ حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۱۷۹).

برخی از گروه‌های شیعی هفت‌امامی نیز برای تأیید خود در روایات دست برده، آنها را به سود خود تحریف کرده‌اند و در حق پیشوایان خود غلو می‌کنند. مثلاً ذیل آیه شریفه «كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ» (بقره: ۲۶۱) آورده‌اند: «الحبة: فاطمة (س) و السبع سنابل: سبعة من ولدها، سابعهم قائمهم» (بحرانی، ۱۴۱۶: ۵۴۲/۱)، حال آنکه در سایر روایات آمده است «آخرهم القائم» (همان). بنابراین، ایشان تعداد امامان را به هفت رسانده‌اند و هفتمین امام را آخرین و قائم نامیده‌اند.

غلو در جریان‌های سیاسی و کلامی اهل سنت را می‌توان به تاریخ اسلام پس از رحلت پیامبر (ص) برگرداند، آن زمان که امیرالمؤمنین (ع) ابتدا برای احقاق حق خود قیام کرد، ولی چون اسلام را در خطر دید، سکوت اختیار کرد. اما در زمان حکومت امیرالمؤمنین (ع) معاویه به مقابله با ایشان پرداخت و کوشید با فضیلت‌سازی برای خود و خاندانش، از طریق جعل و تحریف احادیث واردشده در فضیلت بنی‌هاشم، به نفع بنی‌امیه بهره برد. این حرکت با فضیلت‌سازی برای خلفا، به خصوص عثمان، آغاز شد. در اینجا به برخی از این روایات اشاره می‌شود؛ در فضیلت عثمان از ابن لبیبه روایت شده:

أنا عثمان ابن عفان لما حصر أشرف عليهم من كوة في الطمار فقال: أفیکم طلحة؟ قالوا: نعم. قال: أنشدك الله هل تعلم أنه لما اخی رسول الله بين المهاجرین و الأنصار اخی بینی و بین نفسه؟ فقال طلحة: اللهم نعم. فقيل لطلحة في ذلك، فقال: نشدنی. و أمر رأیته ألا أشهد به؟ (الهاشمی البصری، ۱۴۱۰/۱۹۹۰: ۵۰/۳).

در این حدیث عقد اخوت بین عثمان و رسول الله (ص) ذکر شده است، حال آنکه روایات فراوان دالّ بر عقد اخوت بین پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) وارد شده است (نک: امینی، ۱۳۴۹: ۱۶۳/۳-۱۸۱). در فضیلت معاویه نیز احادیث بسیاری ساخته‌اند که نمونه آن حدیثی مرفوع است که از طریق ابوهریره و انس آورده‌اند: «الأمناء ثلاثة: جبریل و أنا و معاویة» (ابن کثیر الدمشقی، ۱۹۸۶/۱۴۰۷: ۱۲۰/۸؛ ذهبی، ۱۹۹۳/۱۴۱۳: ۲۰۳/۲۱)؛ و در فضیلت‌سازی برای اصحاب آورده‌اند: «أصحابی کالتَّجُوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» (الصالحی الشامی، ۱۹۹۳/۱۴۱۴: ۳۲۹/۱۰)، حال آنکه تعدادی از بزرگان بر جعلی بودن این حدیث تأکید کرده‌اند و ابن قیم آن را ضعیف شمرده است (تهرانی، ۱۴۰۱: ۸۴).

از جمله احادیثی که برای جانبداری فقهی جعل شده می‌توان به حدیثی اشاره کرد که در مدح ابوحنیفه آمده است: «یکون فی أمتی رجل یقال له النعمان بن ثابت یکنی أبا حنیفة، یجدد الله سنتی علی یدیه» (ذهبی، ۱۹۹۳/۱۴۱۳: ۵۶/۱۸). در این روایت با غلو در شأن ابوحنیفه، او را احیاگر فقه و سنت پیامبر (ص) معرفی کرده‌اند.

۱۰. مخالفت با هدف اصلی شارع

هدف خداوند متعال هدایت انسان‌ها است. این امر با وعده بهشت و ترساندن از دوزخ برای بندگان متوسط و رسیدن به لقاءالله برای بندگان عالی در نظر گرفته شده است. اگر امری برخلاف این امر از جمله اجازه ارتکاب گناه یا وعده‌هایی که هدایت انسان‌ها را مخدوش کند در روایات دیده شود، مخالفت با هدف اصلی شارع محسوب می‌شود.

در برخی روایات (ع) عباراتی غلوآمیز آمده که اصول و فروع دین را تحت الشعاع قرار می‌دهد و موجب کوتاهی مسلمانان در انجام دادن اعمال عبادی می‌شود. مثلاً خداوند متعال وجوب نماز و روزه و سایر احکام دین را بیان کرده است و دوری کردن از محرّمات الهی را بر امت واجب شمرده است، ولی برخی روایات برای نشان دادن اهمیت گریه و عزاداری بر امام حسین (ع) آنچنان اغراق کرده است که در اصل هدف شارع، که انجام دادن واجبات و ترک کردن محرّمات است، تشکیک می‌کند؛ از جمله روایتی که به امام صادق (ع) منسوب است: «من ذکرنا أو ذکرنا عنده فخرج من عینه دمع مثل جناح بعوضة غفر الله له ذنوبه و لو کانت مثل زبد البحر» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۸/۴۴). در این روایت گستره گناهان را به قدری گسترده در نظر گرفته که اگر گناهان به اندازه

کف دریا هم باشد، با یک قطره اشک ولو بدون توبه یا توجه بنده بخشوده می‌شود. البته ممکن است این روایت تقييداتی داشته که این شمول را از بين ببرد، ولی اکنون اطلاق این روایت با هدف اصلی شارع تعارض پیدا می‌کند، مگر آنکه با روایات دیگر تقييد بخورد.

نمونه این احادیث در روایات اهل سنت، حدیثی است که به عثمان اجازه هر کاری را می‌دهد:

عن حذيفة بن اليمان قال: بعث النبي (ص) الى عثمان يستعينه في جيش العسرة فبعث اليه عثمان بعشرة آلاف دينار فصبت بين يديه فجعل النبي (ص) يقلبها بين يديه ظهرا لبطن و يدعو له يقول: غفر الله لك يا عثمان! ما أسررت و ما أعلنت و ما أخفيت و ما هو كائن ألي أن تقوم الساعة ما يبالي عثمان ما عمل بعد هذا (المتقى الهندي، بی تا: ۳۸/۱۳).

این روایت با هدف شارع، یعنی عمل به احکام عبادی، معارض است، زیرا با این بیان اجازه گناه عثمان تا روز قیامت صادر شده است و این امر موجب جرئت پیدا کردن او بر گناه در آینده می‌شود. اگر به انسان غیر معصوم وعده آمرزش همه گناهان تا روز قیامت داده شود، در حالی که زمینه‌های گناه با قدرت بر او فراهم باشد، چگونه ممکن است او مرتکب گناهی نشود؟ حال آنکه عاقبت عثمان به دلیل کارهای ناشایست او با اعتراضات شدید مردمی مواجه شد و موجبات قتل او را فراهم کرد.

نتیجه

یکی از زمینه‌های انحرافی در تمامی امت‌ها غلو در شأن افراد در جوامع مختلف با انگیزه‌های متفاوت است. غلو ضربه‌های سنگینی بر جامعه اسلامی فرود آورده است و روایات را که از میراث‌های ارزشمند اسلام است دچار آسیب جدی کرده است. تشخیص روایات غلوآمیز برای نجات جامعه اسلامی از افراط و تفریط امر مهمی است که موجب نزدیک شدن مکاتب مختلف اسلامی به یکدیگر می‌شود؛ زیرا مکتب اسلام یک نقطه مرکزی و متحد دارد و دور شدن از آن نقطه موجب آسیب‌ها و جدایی بین

امت اسلامی شده است. شناخت مواردی که موجب جدایی امت‌های اسلامی از یکدیگر شده و زدودن آن موارد موجب می‌شود امت اسلامی بر همان محور اولیه گرد بیاید و از پیامدهای شوم اختلاف رهایی یابد.

تشخیص معیار غلو از راه‌های دینی با معیارهای عقلانی ممکن است و سنجش آن با حقایق تاریخی موجب روشن شدن غلوهای انجام‌شده در طول تاریخ می‌شود. شناختن و کنار گذاشتن احادیثی که با غلو یا در مقابل آن با تقصیر صورت گرفته است در پالایش روایات نقش مهمی دارد و دست‌جاعلان حدیث و سودجویان را در این معرکه کوتاه خواهد کرد. هرچند برخی از جاعلان حدیث به نظر خود با اندیشه‌های خیرخواهانه و به ظاهر مصلحت‌جویانه دست به این کار زده‌اند ولی نتیجه غلوهای ایشان در همان زمان و عصرهای بعد ضربات مهلکی بر پیکره دین وارد کرد و اعتقادات مردم را دچار تزلزل ساخت.

اکنون بر عهده اندیشمندان و محققان جامعه اسلامی است که با معیارهای درست و تشخیص صحیح، این دسته روایات را شناسایی کنند و احادیث صحیح را برای بازگشت به دامن اسلام حقیقی در دسترس عموم قرار دهند.

پی‌نوشت‌ها

۱. تعبیر «نقد داخلی و خارجی» از اصطلاحاتی است که در نقد ادبی به کار می‌رود و به مباحث اصولی جدید راه یافته است (برای نمونه نک: سیستانی، ۱۴۱۴: ۱۱۲/۱).
۲. حدیث کسی که متهم به کذب است، متروک خوانده می‌شود (نک: مامقانی، ۱۳۸۵: ۲۴۳/۱).
۳. حدیث مجهول، چنین است (نک: مامقانی، ۱۳۸۵: ۲۹۱/۱).
۴. «عن ابی هریره قال قلت یا رسول الله این اسمعه منک حدیث کثیرا انساه، قال: ابسط رداءک، فبسطته قال: فغرف بیدیه، ثم قال: ضمه، فضمته، فما نسیت شیئا بعده» (بخاری، ۱۴۰۱: ۳۸/۱).
۵. حمزة بن عمار البربری جزء هفت نفری است که امام صادق (ع) ایشان را لعن فرموده است (نک: کشی، ۱۴۰۹: ۳۰۴؛ حلی، ۱۴۱۱: ۲۱۹).

منابع

قرآن كريم.

ابن الأثير الجزري، علي بن محمد (١٤٠٩/١٩٨٩). *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، بيروت: دار الفكر.

ابن بابويه، محمد بن علي (١٣٧٨). *عيون أخبار الرضا عليه السلام*، محقق / مصحح: مهدي لاجوردی، تهران: نشر جهان، چاپ اول.

ابن تيميه (١٤٢١). *مجموعه الرسائل والمسائل*، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الاولى.

ابن حجر العسقلاني، احمد بن علي (١٤١٥/١٩٩٥). *الاصابة في تمييز الصحابة*، تحقيق: عادل احمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى.

ابن حنبل، احمد (بي تا). *مسند احمد*، بيروت: دار صادر.

إبن عبد البر (١٤١٢/١٩٩٢). *الاستيعاب في معرفة الأصحاب*، تحقيق: علي محمد الجاوي، بيروت: دار الجيل، الطبعة الاولى.

ابن كثير (١٣٩٦). *سيرة النبويه*، بيروت: دار المعرفه، الطبعة الاولى.

ابن كثير الدمشقي، أبو الفداء اسماعيل بن عمر (١٤٠٧/١٩٨٦). *البدایة و النهایة*، بيروت: دار الفكر.

ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤). *لسان العرب*، بيروت: دار صادر، الطبعة الثالثة.

ابو جيب، سعدی (١٤٠٨). *القاموس الفقهی لغة و اصطلاحاً*، دمشق - سوریه: دار الفكر، الطبعة الثانية.

استرآبادی، علی (١٤٠٩). *تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة*، محقق / مصحح: حسين استاد ولی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الاولى.

اسفراينی، ابو المظفر (بي تا). *التبصير في الدين*، قاهره: چاپ اول، المكتبة الأزهرية للتراث.

اشعری قمی، سعد بن عبد الله (١٣٦٠). *المقالات و الفرق*، تهران: مركز انتشارات علمي و فرهنگي، چاپ دوم.

اشعری، ابو الحسن (١٤٠٠). *مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين*، آلمان - ويسبادن: فرانس شتاينر، چاپ سوم.

امين، سيد محسن (١٤٠٦). *ايعان الشيعة*، بيروت: دار التعارف للمطبوعات.

امينی، عبدالحسين (١٣٤٩). *الغدیر*، بی جا، مركز الغدير.

انيس، ابراهيم و همكاران (بي تا). *معجم الوسيط*، استانبول: المكتبة الاسلامية، بی جا.

بحرانی، سيد هاشم (١٤١٦). *البرهان في تفسير القرآن*، تهران: بنياد بعثت، چاپ اول.

بخاری، محمد بن اسماعيل (١٤٠١). *صحيح البخاری*، بيروت: دار الفكر (طبعه بالاوفست عن طبعة دار الطباعة العامرة باستانبول).

بغدادی، عبد القاهر (١٤٠٨). *الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجية منهم*، بيروت: دار الجيل - دار الآفاق.

- البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (۱۴۱۷/۱۹۹۶). كتاب جمل من انساب الأشراف، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلي، بيروت: دار الفكر، الطبعة الاولى.
- تهراني، آقايزرگ (۱۴۰۱). حصر الاجتهاد، تحقيق: محمدعلي انصاري، قم: چاپ خانه خيام قم، مدرسه الامام المهدي (عج).
- الجرجاني، عبد الله بن عدی (۱۴۰۹/۱۹۹۸). الكامل، تحقيق: يحيى مختار غزاوی، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ سوم.
- جماعة من العلماء (بی تا). التوفيق الرباني في الرد على ابن تيمية الحراني، بی جا: دار المصرية. حسنی رازی، سيد مرتضى بن داعی (۱۳۶۴). تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام، تصحيح: عباس اقبال آشتیانی، تهران: انتشارات اساطير، چاپ دوم.
- حلی، حسن بن يوسف (۱۴۱۱). رجال العلامة حلی، قم: دار الذخائر.
- الحميري المعافري، عبدالملك بن هشام (بی تا). السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبد الحفيظ شلبي، بيروت: دار المعرفة.
- خطيب بغدادی، ابوبكر احمد بن علي (۱۴۱۷). تاريخ بغداد أو مدينة الاسلام، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى.
- دارمی، عبد الله بن بهرام (۱۳۴۹). سنن دارمی، دمشق: مطبعة الاعتدال.
- الذهبي، شمس الدين محمد بن احمد (۱۴۱۳/۱۹۹۳). تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثانية.
- راغب اصفهانی، حسين بن محمد (۱۴۱۲). المفردات الفاظ القرآن، بيروت - دمشق: دار القلم - الدار الشاميه، الطبعة الاولى.
- السيجستاني، ابن اشعث (۱۴۱۰/۱۹۹۰). سنن ابی داوود، تحقيق: سعيد محمد اللحام، بيروت: دارالفكر.
- سيستاني، علي (۱۴۱۴). الرافد في علم الاصول، به قلم السيد النير، السيد عدنان القطيفي، قم: بی نا. شهرستاني، محمد بن عبد الكريم (۱۳۶۳). الملل و النحل، قم: الشريف الرضي، چاپ سوم.
- الصالحي الشامي، محمد بن يوسف (۱۴۱۴/۱۹۹۳). سيل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد، تحقيق: عادل احمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى.
- صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴). بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، محقق / مصحح: محسن كوچهباغي، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- طبرسي، احمد بن علي (۱۴۰۳). الاحتجاج على أهل اللجاج، محقق / مصحح: محمدباقر خراسان، مشهد: نشر مرتضى، چاپ اول.
- طبري آملی صغير، محمد بن جرير بن رستم (۱۴۱۳). دلائل الامامة، محقق / مصحح: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، قم: بعثت، الطبعة الاولى.

الطبري، محمد بن جرير (١٣٨٧/١٩٦٧). تاريخ الأمم والملوك، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار التراث، الطبعة الثانية.

طبري، محمد بن جرير (١٤١٢). جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الأولى. طريحي، فخر الدين (١٣٧٥). مجمع البحرين، تحقيق: سيد احمد حسيني، تهران: كتابفروشي مرتضوى، چاپ سوم.

طوسى، محمد بن حسن (١٣٥١). المبسوط في فقه الامامية، بى جا: المكتبة المرتضوية، مطبعة الحيدري.

طوسى، محمد بن حسن (١٣٩٠). الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، تهران: دار الكتب الاسلامية، الطبعة الاولى.

طوسى، محمد بن حسن (١٤٠٦). الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد، بيروت: دار الأضواء، الطبعة الثانية. عبد الرحمان، محمود (بى تا). معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية، بى جا: بى نا.

العروسى الحويزى، عبد على بن جمعة (١٤١٥). تفسير نور الثقلين، محقق / مصحح: هاشم رسولى محلاتي، قم: اسماعيليان، چاپ چهارم.

عسقلانى، ابن حجر (بى تا). مقدمه فتح البارى شرح صحيح البخارى، بيروت: دار المعرفة للطباعة و النشر.

العكرى الحنبلى الدمشقى، ابن العماد شهاب الدين ابو الفلاح عبد الحى بن احمد (١٤٠٦/١٩٨٦). شذرات الذهب في اخبار من ذهب، تحقيق: الأرنؤوط، دمشق - بيروت، دار ابن كثير، الطبعة الاولى.

فراهيدى، خليل بن احمد (١٤١٠). كتاب العين، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم. فيومى مقرى، احمد بن محمد (بى تا). المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، بى جا: بى نا.

القزوينى، محمد بن البيزید (بى تا). سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر. كشى، محمد بن عمر (١٤٠٩). رجال الكشى - اختيار معرفة الرجال، محقق / مصحح: محمد بن حسن طوسى، حسن مصطفوى، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.

كلىنى، محمد بن يعقوب (١٤٠٧). اصول كافى، محقق / مصحح: على اكبر غفارى و محمد آخوندى، تهران: دار الكتب الاسلامية، چاپ چهارم.

مامقانى، عبدالله (١٣٨٥). مقباس الهدايه، قم: دليل ما، چاپ اول. المتقى الهندى، ع (بى تا). كنز العمال، تحقيق: شيخ بكرى حيانى، شيخ صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة.

مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى (١٤٠٣). بحار الأنوار، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعة الثانية.

مصطفوى، حسن (١٣٦٠). التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب.

احاديث غلو در اهل سنت و تشيع / ٥٣

المقريزي، تقى الدين أحمد بن على (١٩٩٩/١٤٢٠). *إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع*، تحقيق: محمد عبد الحميد النميسي، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.

نويختى، حسن بن موسى (١٤٠٤). *فرق الشيعة*، بيروت: دار الأضواء.

النيسابورى، مسلم بن الحجاج (بى تا). *صحيح مسلم*، بيروت: دار الفكر.

الهاشمى البصرى، محمد بن سعد بن منيع (١٩٩٠/١٤١٠). *الطبقات الكبرى*، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.

